

و ژهد و ورع و تقوی مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهرتی بسزا داشت با آنکه شب و روز خود را با تألیف و تصنیف میگذرانید و پیوسته از خلق کناره جوئی مینمود و زیاده از دو بیست کتاب بخط خود در علوم مختلفه بیادگار گذارد .

با عزلتی که از مردم داشت معذک علماء آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار دیک حسدشان بجوش آمد مخصوصاً قاضی بزرگ صیدا سعایت نامه ای جهت سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که **انه قد وجد ببلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعة (۱)** .

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول بپردازند در مسجد الحرام آنجناب را گرفتند چهل روز در مکه او را زندانی نمودند آنگاه از راه دریا بسمت اسلامبول مقر سلطنت و خلافت حرکت دادند هنوز بمحاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکش را بردند بدش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمائید آیا در هیچ تاریخی خواننده یا شنیده اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیک عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد بجرم آنکه چون از مذهب جعفری برکنار است او را بقتل رسانیده باشند - شما را بخدا اینهم جرم و جنایت شد که **انه خارج عن المذاهب الاربعة ۱۱۹**

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) سرپیچی نمود کافر و قتلش واجب است .

آیا مذهبی را که بعد از قرنهای رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده کفر آور و مطیعین آن مهدور الدم باشند ۱۲ .

(۱) بتعمیق نایب آمده که در بلاد شام مرد بدعت گذاری پیدا شده که از چهار مذهب خارج و برکنار است . ۱۱ .

شما را بخدا (ابوحنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آنحضرت بی واسطه اخذ نموده اند

گفتار نیک جهة جلب مردم منصف

حافظ - احدی چنین ادعائی نموده که ائمه اربعه بشرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند .

داعی - آیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آنحضرت بوده یا نه ۱۳

حافظ - بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهانی افضل آنها بوده است .

داعی - پس روی این قاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن ابیطالب علیه السلام بحکم آنکه پیغمبر فرموده اطاعت علی اطاعت من است و باب علم آنحضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد باید بدرخانه علی برود واجب است حق گفته ایم و اگر بگوئیم سر پیچی از مذهب جعفری که عین مذهب محمدی است نظر باینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده بمقتضای حدیث شریف ثقلین و حدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد چنانچه قبلاً اشاراتی بآنها شد (۱) که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سر پیچی از عترت طاهره تمرّد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک بجبل المتین است .

مع ذلك چنین اعمالی از طرف علماء شیعه نسبت بجاهلی از جهال اهل تسنن صادر نگردیده تا چه رسد نسبت بعلماء آنها پیوسته بجامعه شیعه گفته ایم که اهل تسنن برادران مسلمان ما هستند باید باهم متحد و متفق باشیم .

ولی برخلاف علماء شما پیوسته شیعیان مؤمن موحّد پاک و پیروان اهل بیت رسالت

(۱) مراجعه شود به ص ۲۲۴ و ۲۲۶ همین کتاب .

را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی بلکه کافر و مشرک میخوانند و بجرم اینکه چرا تقلید یکی از فقهاء اربعه (ابو حنیفه - مالک بن انس - محمد بن ادریس - و احمد بن حنبل) نمینمایند مشرک و کافر و رافضی باشند - (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس کسانی که پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آنحضرت مینمایند قطعاً اهل نجات میباشند .

بهین فتاوی بی جا و گفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می نمودند از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها .

حافظ - از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب اشاره باعمال ننگین و دروغ که ابدأ در عالم و قوع پیدا نموده تحریک احساسات تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افاغنه با فرمائید .

ایرانیان
داعی - اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدون برهان آنها درهم چه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی پیرادران مسلمانان خود بد هم گذشته از آنچه من باب نمونه عملیات قضات و علماء اهل تسنن را با فقهاء بزرگ شیعه بعرض رسانیدم . اگر بتاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افاغنه و حملات مکرر آنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق بجانب داعی است بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی بشمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده و اطراف آنها مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفت و انسانیت و اسلامیت خود داری نموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری را باسارت برده و مانند اسرای کفار در بازار جهان بفروش رسانیدند .

چنانچه ارباب تواریخ مینویسند در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه بفروش رفته مانند غلامان کفار بلکه بدتر با آنها بسختی معامله و رفتار مینمودند این نوع عملیات را فقط بحکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار میدادند .

حافظ - این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته .
داعی - نه چنین است این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علماء

تجاوزات خان خیوه بایران و فتاوی علمای اهل سنت بقتل و غارت شیعیان

و قضاوت اهل تسنن بوده

چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائله خراسان و فتنه سالار بودند فرصتی بدست امیر خوارزم محمد امین خان ازبک معروف بخان خیوه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمرو و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را باسارت برد .

بعد از خاتمه امر سالار دولت بفکر خان خیوه و سرکوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیر نظام صدراعظم مقتدر مدبر ایران اول از در استمالت درآمدند .
مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (الله باشی) متخلص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود برسالت نزد خان خیوه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست .

شاهد عرضم آنست که وقتی مرحوم هدایت بملاقات خان خیوه رسید ضمن بیانات خود گفت عجب است که اهالی ایران بهر يك از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت بمانند و با عافیت باز آیند الا در حدود بلاد شما که بستگان شما بقتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار ساعی و اقسام خوارها بآنها بنمایند .

و حال آنکه همگی مسلمان و اهل يك قبله و يك کتاب (قرآن مجید) و يك پیغمبر

و معتقد يك خدا هستند چرا چنین رفتار میکنند در جواب گفت از حیث سیاست ما تقصیری نداریم ولی از حیث مذهب علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوی میدهند و میگویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ روضة الصغای ناصری و سفارتنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت ثبت است.

و نیز در زمانی که عبدالله خان ازبک شهر خراسان را محاصره نموده بود علمای خراسان شرح مفصلی بعبدالله خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویند کان لا اله الا الله محمد رسول الله و بیرون قرآن و عترت رسول الله را برآمده اید در حالتی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی بکفار هم وارد آورید.

فتاوی علماء اهل سنت بقتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک بخراسان

عبدالله خان نامه علماء و اهالی مشهد را داد بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در ناسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصل میباشد) شاهد مطلب آنست که علمای سنی ازبک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

رفتار امراء افغانه با شیعیان افغانستان

و اگر بخواهیم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه مخصوصاً در دوره زمام داری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملك و عبدالؤمن خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خواص و عوام حتی اطفال

بیگناه آنها نمودند ذکر نمایم خجالت آور و از حوصله مجلس خارج است گمان میکنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصاً در پنجاب نمونه بارزی از آثار ظلم افغانه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت بدست تراز آئینه داده اند.

که از جمله آن وقایع دلسوز واقع سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال شیعیان قندهار در امام باره ها (حسینیه ها) جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذاری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول الله بودند.

دفعه بی خبر سنیهای متعصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنها را بقتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند.

سالها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند حتی روزهای عاشورا دوسه نفری در تیره سردابها برای ربحانه رسول الله و مقتولین و مظلومین وقعه کربلا عزاداری می نمودند.

من میتوانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و وعاظ و مبلغین بلکه جامعه شیعیان از اعلیحضرت امیر امان الله خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمام داری و

تقدیر از امیر امان الله خان

رسیدن بمقام سلطنت افغانستان نفاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل بهمه دادند که بی چاره شیعیان موحد مظلوم بعد از سالها کشتار دادن بی خانمان و فراری بودن روی آسایش و آزادی بخورد دیدند خداوند او را از کزند زمانه و شر تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

از فراری که میشنوم دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان تحریکات

عجیبه مینماید بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت فهمیده و مهربان وطن دوست و اسلام خواه در مقابل بیگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند (۱)

آقایان بتاریخ ناظر شوید به بینید در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی و شیعه بتحریک بیگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوی و مؤمنین پاک دامن قربانی هوسبازی های جهال شدند .

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان (اکبر شهادت شهید ثالث آباده آگره است) که در همین سفر وقتی با نجا رفتم خدامیداند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصب مخصوصاً وقتی مشرف شدم زیارت قبر فقیه اهل بیت طهارت عالم با ورع و تقوی نابغه دهر پاره تن رسول الله ﷺ قاضی سید نورالله شوشتری قدس الله تربته که یکی از قربانیهای تعصب و عناد ملت اسلامی بوده که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سعایت علمای بزرگ آن زمان بتهمت رفض و تشیع با امر جهانگیر مغول پادشاه متعصب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید .

خود میدانید الی الحال قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آگره میباشد .

و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شده است .

ظالمی اطفاء نور الله کرد قرآءة العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی گفت نورالله سید شد شهید ۱۰۱۹

حافظ - شما بی جهت ما را مورد حمله قرار میدید البتہ از زیاده رویها و افراط کاری های جهال و عوام و عملیات آنها هم که بیان نمودید حقیر خیلی متأثر هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمک بار میشود و آنها را تحریک بر این اعمال مینماید .

(۱) متأسفانه تحریکات بیگانگان عاقبت کار خود را نمود با ایجاد انقلابهای داخلی اسباب سقوط آن پادشاه فعال و خدمتگذار باتحاد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمودند .

داعی - چه اعمالی از شیعیان صادر میشود که موجب قتل و نهب و هتک نوامیس باید بشود .

حافظ - روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات مینمایند آیا این رفتار شیعیان مرده پرستی نیست چرا علماء آنها را منع نمی نمایند که بنام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاک گذارده سجده نموده مرده پرستی کنند و بهانه بدست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جناب عالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحد مینخوانید .

« در موقعی که ما مشغول و سر گرم سخن بودیم آقای شیخ عبد السلام فقیه ، « حنفی کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق میزد و مطالعه مینمود ، « مثل آنکه میگردد راه ابرادی پیدا کند کلام جناب حافظ که باین جا رسید ، « ایشان سر بلند نموده و با يك حمله جدی مانند کسی که وسیله مهمتی تهیه نموده رو ، « بداعی فرمودند ، «

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن

شیخ - بسم الله بینید در همینجا (اشاره بکتاب) علماء و پیشوایان شما دستور میدهند که زو آروقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد دو رکعت نماز زیارت بخوانند مگر در نماز قصد قربت شرط نیست پس نماز زیارت یعنی چه آیا نماز برای امام خواندن شرك نیست همین اعمال زو آر که رو به قبر امام میایستند و نماز میخوانند بزرگترین دلیل بر شرك آنها میباشد شما در این جا چه جواب دارید این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است .

داعی - چون وقت گذشته آقایان کسل و ناراحت میشوند چنانچه موافقت فرمائید جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فردشب .

« تمام اهل مجلس (سنی و شیعه) بصدآ آمدند که امکان ندارد ما از اینجا میرویم ، « تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود و معنای مرده پرستی واضح گردد ابدأ کسالت ، « و ناراحتی نداریم ، «

« باخنده و تبسم رو بجناب حافظ نموده گفتیم چون حرارت جناب شیخ بسیار »
 « قوی است و حربه بزرگی تهیه فرمودند ۱۱ اجازه فرمائید اول جواب ایشان را بدهم »
 « بعد جواب جناب عالی را عرض نمایم » .

حافظ - فرمائید ما هم برای استماع حاضر هستیم .

داعی - جناب شیخ واقعا بهانه جوئیهای بچه گانه مینمائید آیا شما زیارت رفته اید
 و عملیات زوآر را از نزدیک مشاهده نموده اید .

شیخ - خیر حقیر نرفته و ندیده ام .

داعی - پس از کجا میفرمائید زوآر نماز رو بفرامام علیه السلام میخوانند که این نماز
 و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن موحد قرار داده اید .

شیخ - از روی همین کتاب دعای شما که مینویسد نماز زیارت برای
 امام بخوانید .

داعی - مرحمت نمائید به بینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند دیدم
 تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است) .

داعی - عجب حسن تصادفی که حربه بر تندی خودتان علیه خود تهیه فرمودید
 از آنجائیکه خداوند همیشه یار ما است در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را
 فراهم میفرماید .

اولاً خوبست از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است از هر قسمت آن
 بجلائی باقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم تا برسیم موضوع نماز مورد بحث
 شما تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه
 نمودند یادآور شوند .

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید خجالت نکشید بدانید
 اشتباه کرده اید ؟ با اینکه کتاب در مقابل شما است ندیده و ارسی نموده حمله مینمائید
 از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفهمند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایراد
 تار عنکبوتی ایجاد شبهه است .

ملاحظه فرمائید دستور اینست که زائر مولانا امیرالمؤمنین چون
 در آداب زیارت بخندق کوفه رسید بایستد و بگوید .

الله اکبر الله اکبر اهل الکبریاة والمجد والعظمة الله اکبر اهل التکبیر و
 التقدیس و التسبیح والالاء الله اکبر مما أخاف واحذر الله اکبر عمادی و
 علیه أتوکل الله اکبر رجائی والیه انیب الخ .

چون بدر دروازه نجف رسید بگوید :

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الخ .

چون بدر صحن مطهر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید .

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله
 جاء بالحق من عند الله و اشهد ان علیاً عبداً لله و اخو رسول الله اکبر الله
 اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدایته و توفیقه
 لمادعا الیه من سبيله الخ .

چون بر در حرم و بقعه مبارک رسید بگوید :

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ .

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرین زائر وارد حرم مطهر شد
 زیارات مختلفه که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام
 میخواند بعد از فراغت از زیارت دستور دارد شش رکعت نماز بخواند دو رکعت هدیه برای
 امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابوالبشر و نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله
 و علیهما السلام که در جوار قبر آنحضرت مدفون اند .

نماز زیارت و دعای
 بعد از نماز

آیا نماز هدیه شرک است آیا نماز هدیه برای والدین و ارواح
 مؤمنین دستور نداریم پس تمام این دستاویز شرکست !!!

اگر زائر دو رکعت نماز هدیه برای امیرالمؤمنین بجای آورد

قربة الی الله تعالی آیا شرکست ؟

لازمه انسانیت هر انسانی اینست که وقتی بدیدار دوست میرود هدیه‌ای برای او ببرد کما آنکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جمله از کتب اخبار فریقین باقی هست در ثواب هدیه دادن بمؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار میگیرد و می‌داند که بهترین چیزی را که در مدت حیات آن حضرت دوست می داشته نماز بوده .

لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربه إلى الله آنگاه ثوابش راهدیه کند بروح پرفتح آنحضرت آیا این عمل بنظر شما شرک است !!

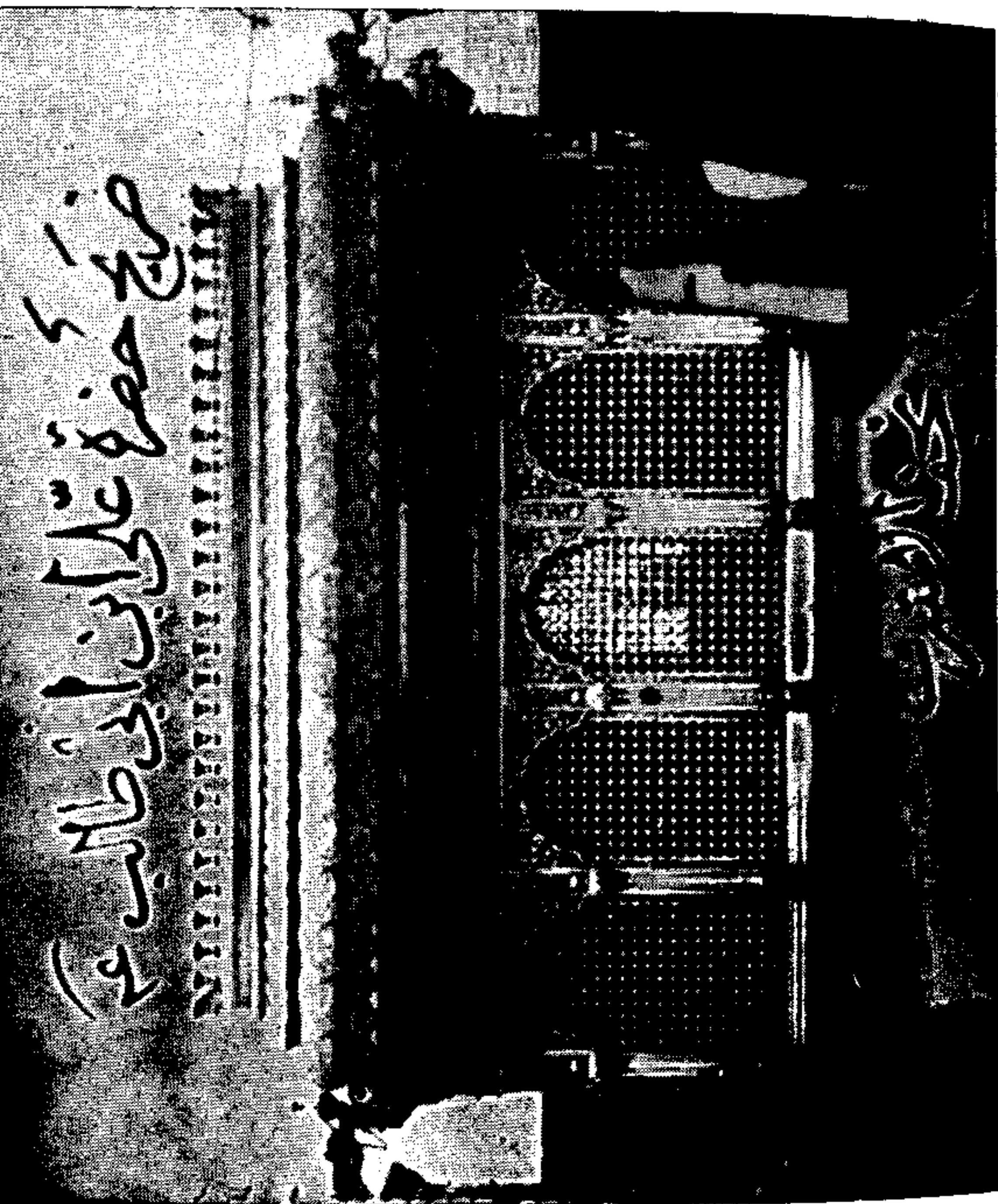
جنابعالی دستور نماز را خواندید میخواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تا بجواب شبهه خود نائل آئید اگر خوانده بودید قطعاً ایراد نمیگرفتید .

با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینک دعا را میخوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیده انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم نه مشرک و در همه احوال خدا را فراموش نمیمائیم .

علی علیه السلام را هم دوست میداریم برای آنست که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشد .

دستور دعا اینست که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آنحضرت (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبله میخوانند) رو بقبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است این دعا را بخواند .

اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیه منی الی سیدی و مولای ولیک و اخی رسولک امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و علی اله اللهم فصل علی محمد و آل محمد و تقبلها منی و اجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجدت و حدک لا شریک لک لانه لا تجوز الصلوة و الرکوع و السجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت ما حصل معنی آنکه پرورد کارا این دو رکعت نماز را هدیه نمودم بسوی سید و مولای خود



حجج حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

شکل (۱۵)



شکل (۱۶)

ولی* تو و برادر رسول تو امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب پروردگارا رحمت خود را بفرست بر محمد و آل محمد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان بمن مرحمت فرما پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم توئی خدای واحد که شریک نداری برای آنکه جائز نیست نماز و رکوع و سجود مگر برای تو چه آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو (شکل)

(۱۵) و (۱۶).

شمارا بخدا آقایان محترم انصاف دهید چنین زائری که از اولین قدمش بخاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ میشود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را بعظمت و وحدانیت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بخواند و بزبان حال و قال اعتراف باین معنی بنماید مشرک است!

پس اگر نماز خواندن و شهادت بوحدانیت خدا دادن شرک است تمنا میکنم طریقه توحید را بما یاد دهید تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ - عجبا شما نمی بینید در این جا نوشته عتبه را بیوس وارد حرم شو. بهمین سبب است که ما شنیده ایم زوار بر در حرم های امامان خود که میرسند سجده میکنند آیا این سجده برای علی نیست آیا این عمل شرک بخدا نیست که سجده بنمایند غیر او را.

داعی - من اگر جای جنابعالی بودم بعد از اینکه جواب صحیح منطقی میشنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمیزدم و ساکت میماندم ولی عجب از شماست که باز هم بحرف آمدید ولی حرفی که هر شنونده ای را بخندم میآورد (خنده شدید حضار).

بوسیدن آستانه قیاب
آئمه شرك نیست

ناچارم باز هم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه و آستانه مقدسه آئمه معصومین شرك نمی باشد.

و جنابعالی هم مغلطه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید جائیکه در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف نمائید تمیذانم وقتی تنها در مقابل عوام بی خبر قرار میگیرید چه تهمت‌ها بما میزنید.

دستوری که در این کتاب و سایر کتب ادعیه و مزار رسیده اینست که ملاحظه میفرمائید زائر برای اظهار ادب عتبه را بپوسد نه آنکه سجده بنماید.

اولاً روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. ثانیاً شما در کجا دیده‌اید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه در گاه پیغمبر یا امامی شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرك قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مسکمی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع نکنید.

و اما اینکه فرمودید شنیدم زوار سجده میکنند کاملاً دروغ است دروغ شاخدار.

بسی فرق است دیدن تا شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید ان جالکم فاسق بنی‌آفئینوا ان تصیوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (۱).

مطابق این دستور قرآن مجید بکلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت و خجالت نگردد بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود داده بروید از نزدیک به بینید آنگاه ایراد و اشکال نمائید.

چنانچه وقتی داعی بقبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفتیم و طرز اعمال عوام را نسبت بان قبرها (بمراتب اشد از آنچه شما تهمت بشیعیان زدید) دیدم هیچگاه در مجلس و محفلی واگون نمودم.

(۱) هر گاه فاسق خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید) تا تحقیق کنید مبادا بسمن چینی فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید و پشیمان گردید.

خدای بزرگ شاهد است روزی که بقبر ابوحنیفه در معظم رقتم جماعتی از برادران اهل تسنن هندی را دیدم عوض عتبه چندین مرتبه زمین را میبوسیدند و بخاک میافتادند چون نظر کینه و عداوت نداشتیم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم چون دیدم از روی محبت رفتار مینمایند نه از روی عبودیت.

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده ننموده و نمی کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ محض است.

در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از بخاک افتادن و صورت و پیشانی بر زمین مالیدن باشد (نه بقصد عبودیت) مانعی ندارد چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شریک برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابدأ شرك نمیباشد بلکه کثرت و شدت علاقه بمحجوب موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن میشود.

شیخ - چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و سجده نباشد.

داعی - تصدیق میفرمائید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است و عالم بقلوب و نیات قلبی خدای تعالی میباشد ظاهراً می بینیم فردی یا افرادی بحال سجده روی زمین افتاده (و البته بچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیت باشد) ولی چون از نیت قلب او خبر نداریم نمی توانیم حمل بسجده نمائیم مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده مینامیم.

پس بطرز سجده بعنوان تعظیم و تکریم (نه نیت بخاک افتادن و سجده نمودن برادران - یوسف را

چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین سجده‌ای را نمودند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) منعشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۱

سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبر میدهد و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجداً و قال یا ایت هذا تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا (۱).

مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه بآدم ابوالبشر نمیدهد پس اگر بیان شما صحیح باشد که بطرز سجده (بدون نیست عبودیت) روی خاک اقتادن شرک باشد بایستی برادران یوسف و ملائکه مفرین همگی مشرک بوده باشند فقط ابلیس لعین موحد بود که ترك سجده نمود ۱۱۹ و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحد و خدا پرست بودند.

تمنا میکنم آقایان محترم اشکالات عامیانه و مسموعات بی اساس را که أمویها و بقایای خوارج و نواصب و متعصبین نقل نموده اند در چنین مجلس با عظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تضييع وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها بشیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب - لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد.

بقاء روح بعد از
فناي جسم
خوبست آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمق و تفکر سخن بگوئید نه زوی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال شما که میفرمائید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت میطلبند مگر خدای نکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده میباشید که بچیات بعد الموت عقیده ندارند و میگویند اذامات فات - که خداوند در آیه ۳۹ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل میفرماید که گویند ان هی الاحیاء الدنیا نموت و

(۱) پدر و مادر را بر تخت بنشانند آنگاه التناود و او را سجده نموده در آن حال یوسف گفت بابا اینست تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر میدهد که یوسف پدر هرگز در خواب دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده میکردند و حضرت یعقوب تعبیر نمود که بزودی بقم بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم مینمایند).

نحیا و ما نحن بصعوثین (۱).

آقایان که بخوبی میدانید یکی از عقاید ثابتة الهین عقیده بچیات بعد الموت است آدمی که بمیرد بر خلاف حیوانات جسم عنصری از کار میافتد ولی روح و نفس غایقه اش باقی و پایدار و بر آبدانی شبیه و مماثل با همین ابدان منتها لطیف تر در عالم برزخ زنده متمتع و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متمتع بنعم الهی و سرور و شادمان بیاداش خود میباشند چنانچه صریحاً در آیه ۱۶۳ سوره ۳ (آل عمران) میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذین لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون (۲).

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احياء علاوه بر آنکه صریحاً میفرماید احياء عند ربهم يرزقون یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی میخورند.

آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی میخورند پس از همان جائیکه دهان روزی خوردن دارند گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم میدهند منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته صدای آنها را نمیشنویم.

اشکال بیقای روح
و جواب آن
(جوان متجددی از اهل تسنن بنام داود پوری، که در زاویه)
(مجلس مستمع کلمات بود با اجازه ایجاد شبهه ای بنام سوال)
(نمود باین عبارت)

داود پوری - قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امر روزی

(۱) زندگی جز این چند روزه حیوة دنیا بیش نیست که زنده شده و خواهیم مرد و هرگز دیگر از خاک برانگیخته نخواهیم شد.
(۲) البته ایندار که شهیدان راه خدا مردگانند بلکه زنده بچیات ابدی شده و در نزد خدا متمتع و روزی داده میشوند در حالتیکه بفضل و رحمتی که از خداوند همیشه گردیده شادمانند و بآن مؤمنان که هنوز بآنها نه پیوسته اند و بعد در بی آن ها خواهند شناخت مزده دهند که از مردن هیچ ترسند و محزون نباشند.

جور نمیآید البته در ازمه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت مردمی از روی جهالت
بقوهٔ مرموزی که نامش را روح میگذارند معتقد بودند ولی امروزه که قرن طلائی علم و
دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده پنبهٔ این نوع عقاید پوسیده زده
شده مخصوصاً در بلاد مهمهٔ اروپا که مهد ترقیات علمیّه میباشد دانشمندانی مانند
(داروین انگلیسی) و (بنجر آلمانی) و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده
مخصوصاً عقیده بوجود روح و بقای آنرا ظاهر نمودند .

داعی - عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص بقرن طلائی بقول
شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب
ماده و طبیعت جلوه گری نموده .

**ظهور اهل ماده و طبیعت
و مقابله ذیمتر اطیس
با سقراط حکیم**

یعنی زمانی که ذیمتر اطیس و اتباع او در مقابل
سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای
الهی در یونان قیام نموده و قائل بماده و طبیعت
شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و
شعور گردیدند و گفتند بغیر از (ماتیر) یعنی ماده و مادّیات که یکی از حواس
خمسه ادراک گردد چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از
طبع مواد است .

بهمین جهة مشهور گردیدند بطبیعی و مادّی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها
امروز بنام کمونیت در عالم جلوه گری مینمایند) .
این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور
است در میان آن فرقه کوتاه نظر ظاهر گردیده .

و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره ای از ادوار جواب آنها را علماً و منطقیاً داده اند
ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بنجر بر دید ناچارم بشما آقایان
متجددین برادرانه نصیحت نموده یاد آور شوم که لازمهٔ علم و عقل و منطق اینست
که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید .

اگر فلسفهٔ داروین (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید لازم است نقد
و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید آنگاه قضاوت
عقلانه نموده انتخاب احسن نمائید .

چون سلطه و سلطنت اروپائیا علماً و عملاً بر شماها زیاد شده لذا وقتی کتابی
از داروین و بنجر یا امثال آنها بدستتان میآید در نظر شما با اُبّهت و عظمت مینماید
و خیال میکنید واقعا سراسر اروپا داروینیزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام
فلاسفهٔ اروپا است و حال آنکه اینطور نیست (تازه اگر هم باشد ارزش علمی ندارد) .

**اقوال علمای الهی
اروپا**

همین قسمی که فلسفهٔ داروین طبیعی را میخوانید کتب فلاسفه
الهی را هم که در دست عموم است بخوانید مانند کتابهای
(کمیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور
اروپا میباشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت
حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته مانند (دیو دان لانا تور) یعنی
(خدا در طبیعت) .

و مجلدات (مرگ و اسرار آن) که علمای ایرانی و مصری آنها را ترجمه بفارسی
و عربی نموده اند .

در آن کتب مفصلاً در اطراف مرگ قلم فرسائی نموده و صریحاً گوید مرگ
حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرگ عبارت است از نقل و انتقال از عالمی بعالم
دیگر فقط آدمی قالب عوض میکند از این بدن عنصری بیرون آمده بهیکل و صورت
لطیفتری میرود چه آنکه روح (مایهٔ حیات) ابداً فنا ندارد بلکه باقی و پایدار است .
و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر از این بدن
است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلو گیری
مینماید اتمی .

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف
معاصر و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و

(دکارت) فیلسوف شهیر فرانسوی و غیر هم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمیشد بسیارند دانشمندان اروپا بوجود آنها افتخار مینمایند نه بوجود داروین و بنظر طبیعی مادی .

اولاً چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غریبها قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجه نمائید افلاً منحصرآ کتابهای داروین انگلیسی و بنظر آلمانی را نخوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپائی هم مراجعه نمائید .

ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتی که بر آن کتابها نوشته شده بخوانید آنگاه انتخاب احسن نمائید .

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطق کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمائید بالطبع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی میگردد ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی میرد و مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که بحکم کتب آسمانی و تعالیم رحمانی علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا میباشد .

چنانچه در زیارت حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام وارد است **اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی یعنی شهادت میدهم که تو کلام مرا میشنوی و جواب مرا میدهی .**

آیا خطبه ۸۳ نهج البلاغه را نخوانده اید آنجائیکه عترت طاهره رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** را معرفی مینماید میفرماید **ایها الناس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم انه یموت من مات منا ولیس بمیت ویلی من بلی منا ولیس بیال یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیین بگیریید (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت نمرده نیست و از ما هر که بظاهر پیوسد (در حقیقت پیوسیده نیست)**

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم چنانچه ابن ابی الحدید و

میثمی و شیخ محمد عبده مقتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت پیغمبر مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند .

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عترت رسالت میایستیم مقابل قبور اموات نمی ایستیم و بمرده حرف نمیزنیم بلکه در مقابل احیاء وزندگان ایستاده ایم و با زندگان حرف میزنیم پس ما مرده پرست نیستیم بلکه خدا پرستیم چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه میدارد .

آیا شما حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یا حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیهما السلام و شهداء بدر و حنین و احد و کربلا را فدائی های دین و جان بازان راه حق نمیدانید که در مقابل ظلم خانمان سوز قریش و بنی امیه و یزیدیان (که منتها درجه فمالتیشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله** فدا نمودند .

همانطوریکه قیام صحابه رسول الله و جانبازهای شهداء بدر و احد و حنین سبب بر طرف شدن شرك و کفر و اعلاء کلمه لا اله الا الله گردید قیام و جان بازی حضرت ابا عبدالله الحسین **عَلَيْهِ السَّلَام** برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید .

اگر قیام آنحضرت نبود یزید عنید اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمین لباس عمل میپوشانید .

دفاع مخالفین از خلافت معاویه **ویزید و کفر آنها و جواب آن**
شیخ - خلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید حال آنکه نمیدانید یزید را خلیفه امیر المؤمنین

و خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان بمقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب و خلیفه ثالث عثمان مظلوم رضی الله عنهما بمقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم بطیب خاطر روی لیاقت و قابلیت که داشتند آنها را بمقام خلافت پذیرفتند پس نسبت کفر و ارتدادی که شما بخلیفه المسلمین میدید علاوه بر آنکه اهانتی بتمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلافت پذیرفتند اهانت بزرگی است

بخلفای قبل که مقام امارت و حقیقهٔ خلافت آنها را تصویب نمودند ۱۴.
فقط از ایشان يك زلّة و خطا و ترك اولائی صادر شد که در دوره خلافت ایشان ریحانه
رسول الله را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود فلذا توبه نمودند
خداوند غفور هم از او گذشت چنانچه امام غزالی و دمیری مشروحاً این مطلب را در کتب
خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند ۱۵.

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که درجهٔ تعصب جنابعالی تا این اندازه باشد که
وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید.

و اما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحه بر امارت آنها گذاردند پس حقاً
مسلمانان باید کور کورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند این بیان شما علیل و
قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (باصطلاح) دموکراسی
نمی باشد.

و همین است یکی از براهین ما که میگوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا
منصوب باشد تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید
نموده اند - آنها هم مانند شما که تعصبتان بر علم و عقلتان غالب آمده و الا هیچ انسان
عاقلی نمیآید وکیل مدافع یزید پلید گردد!! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط يك زلّة و خطا از او صادر شده و آن شهادت حضرت
سیدالشهداء سلام الله علیه بوده - اولاً آنکه شهادت پارهٔ تن رسول الله بدون تقصیر بافتاد
نفر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگ اسلام دختران رسول خدا ^ص بر ملا مانند اسراء
روم و فرنگ زلّة و خطا نبوده بلکه از گناهان کبیره بوده است ثانیاً عملیات زشت و کفریات
او اختصاص بشهادت آنحضرت تنها ندارد بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او
موجود است.

نواب - قبله صاحب تمنا مینمائیم اگر دلایل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست
در دسترس ما بگذارید خیلی ممنون خواهیم شد.

**دلایل بر کفر
و ارتداد یزید**

داعی - دلایل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است
چنانچه در کلمات خود پیوسته نظماً و ثراً کفریات باطنی را
ظاهر میساخت مخصوصاً در اشعار خمیه اش دلایل واضحی بدست

است که گفته :

شمیة کرم برجها قعدتها **فمشرقها الساقی ومغربها فمی**
فان حرمت یوما علی دین احمد **فخذها علی دین المسیح بن مریم**

خلاصهٔ معنی آنکه گوید شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع میگردد و در
مغرب دهان من فروب مینماید و اگر شراب در دین ^ص حرام است بگیر او را بر
دین مسیح بن مریم یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید :

اقول لصحب صمت الکاس شملهم **وداعی صبابات الهوی بترنم**
خذوا بنصیب من نعیم ولذة **فکل وان طال المدى يتصرم**

در این اشعار میرساند که هر چه هست همین دنیا است غیر از این عالم عالمی نیست
پس باید دست از لذت و نعیم این عالم برداشت

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الرد
علی المتعصب العنید شهادت باو داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد
او دارد اشعاری است که سبط ابن جوزی در تذکره وجدش ابوالفرج مفصلاً نقل نموده اند
که در مطلع آن گوید :

علیة هاتی ناولینی وترنمی **حدیثک انی لا احب التناجیا**

بمعشوقهٔ خود خطاب نموده گوید نزدیک بیا خانم عزیزم آگاه ساز مرا علنی از مطالب
درونی خود من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (تا آنجا که گوید) :

فان الذی حدثت عن یوم بعثنا **احادیث زور ترک القلب ساهیا**

یعنی آنکسی که بداستان قیامت مخوف می کند گذار شانی بدروغ است که قلب
را از آهنگهای ساز و آواز دور مینماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحق معروف به (دیک الجین) که از اجلة فقهاء و علماء و فضلاء و ادباء شیعه بوده در حضور خلیفه هرون الرشید عباسی تمام آن اشعار را قرائت نموده هرون بی اختیار یزید را لعن کرده و گفت زندیق کاملاً انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او میکند آنست که در موقع تروتم و عیش میگفت:

يا معشر ائند مان قوموا	واسمعوا صوت الاغانى
واشربوا کاس مدام	واترکوا ذکر المعانى
شغلتنى نغمة العیدا	عن صوت الاذان
و تعوضت عن الحور	عجوزا فى الدنان

ما حصل معنى آنکه به ند ماء و هم پیاله‌های خود گوید بر خیزید و بسازو آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را زیرا ساز مرا بخود جلب نموده از صدای اذان تعویض و مصالحه میکنم بهشت و حورالعین را به پیره زنهای خواننده.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در ص ۱۴۸ تذکره آورده که چون اهل بیت رسالت را بشام آوردند یزید پلید بر منظره قصر خود که مشرف بر محله جیرون^(۱) بود قرار گرفته این دوبیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لما بدت تلك الحمول و اشرفت	تلك الشمس على ربا جیرون
نعب الغراب فقلت نوح أو لانتح	فلقد قضيت من النبى ديونى

خلاصه معنی آنکه بحملهای اسرای آل محمد علیه السلام ظاهر شد کلاغی صدا کرد

(۱) باقوت حوی در معجم البلدان گوید جیرون سقفی مستطیل است بر ستونها بنا کرده شده نزدیک دروازه دمشق و بر کرد آن شهری است که یکی از جبابره در زمان قدیم قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها سابقین آنجا صارت کردند و در داخل آن مبدی برای مشتری ساختند و آنجا تفرج گاه عمومی بوده است.

(که در عرب آن صدا را بقال بد می‌گرفتند) کفتم ای کلاغ بخوانی یا نخوانی من وام خود را از پیغمبر گرفتم.

کنایه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و احد و حنین کشتند منهم تلافی نموده فرزندانم را کشتم و از جمله أدله بر کفر یزید آنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر بر پا نمود باشعار کفر آمیز عبدالله بن الزبیری تمثیل جست که حتی سبط ابن جوزی و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و با مر خدا و پیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند ظاهراً شعر دوم و پنجم از خود یزید است که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت.

لیت اشیاخی بیدر شهدوا	جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا و استحلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لانتحل
قد قتلنا القرم من ساداتهم	وعد لناه بیدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملك فلا	خبر جاء ولا وحى نزل
لست من خندف (۱) ان لم انتقم	من بنى احمد ما كان فعل
قد اخذنا من علی ثارنا	وقتلنا الفارس الليث البطل (۲)

و بعض از علماء خودتان مانند ابوالفرج و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیراوی نعمی در ص ۱۸ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل احسین و دیگران مینویسند یزید ملعون در موقع چوب زدن بر لب و دندانهای آن حضرت این اشعار را میخواند.

(۱) خندف یکی از اجداد یزید بوده است

(۲) ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند میدیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) از شادی فریاد میزدند و میگفتند ای یزید دستت شل میاد که مهتران و بزرگان آنها را کشتیم و این عمل را بجای بدر کردیم که سر بر سر هاشم با سلطنت بازی کردند نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من از دو دمان خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان پیغمبر بگیرم ما خون خود را از علی گرفتیم بکشتن فرزندان بزرگ او.

جواز عاماء اهل سنت
بر لعن یزید پلید
اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته اند حتی امام
أحمد بن حنبل (إمام الحنابلة) و بسیاری از اکابر علماء شما
تجويز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرحمن ابو الفرج
ابن جوزی کتاب مستقلی در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرد علی
المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله) و أبو العلاء معری در این باب گفته
است :

أری الايام تفعل کل تکبر
أیس فریشکم قتل حسیناً
فما أنافی العجایب مستزید
وکان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضد توحید و اهل توحید نقشه های
ابلیسی میکشد و اینگونه رُل های بازیگر دنیا سبب استعجاب من است چرا که ذاتی
دنیا مکر و حيله باز است دلیل بر مدعا کشته شدن حسین عليه السلام بدست فریش و زمام اختیار
امور و خلافت بدست یزید (علیه اللعنة) دادن است .

فقط عده ای از متعصبین علمای شما از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و
عذره های غیرموجه مضحك برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند .
در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفر آمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحاً
ذکر نموده اند .

که ظاهراً بعنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین بر قرار ولی عملاً جدیت مینمود
بساط دین و توحید را بر چند منکرات را بعنوان معروف عمل میکرد .

چنانچه دمیری در حیات الحیوان و مسعودی در مروج الذهب نوشته اند میمونهای
زیادی داشت که لباسهای حریر و زریبا بر آنها پوشانیده طوقهای طلا بگردن آنها نموده
سوار بر اسبها مینمود .

و همچنین سگهای بسیاری طوق بگردن داشت که با دست خود آنها را شست و
شومیداد و با جام طلا با آنها آب میداد و سپس نیم خورده آنها را خودش مینخورد و در اثر
اعتیاد بشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود .

و مسعودی در جلد دوم مروج الذهب گوید سیرت یزید سیرت فرعون بود بلکه
فرعون در رعیت داری اعدل از یزید بود و سلطنت او تنگ بزرگی در اسلام شد زیرا
مثالب بسیاری برای او میباشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی
پیغمبر (علی بن ابیطالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خونریزی
های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که بحساب
نیاید میرساند عدم غفران و آمرزش او را .

نواب - قبله صاحب موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود متمنی است بیان
فرمائید .

داعی - عموم مورخین مخصوصاً سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره مینویسد جماعتی
از اهل مدینه در سینه شصت و دو رفتند بشام وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزید با خبر
شدند بر گشتند بمدینه بیعت او را شکستند و علناً او را لعن مینمودند و عامل او عثمان بن
محمد بن ابي سفیان را بیرون نمودند عبدالله بن حنظله (فضیل الملائکه) گفت ای مردم
ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید ننمودیم مگر
قتل عام اهل مدینه
بجرم شکستن بیعت یزید آنکه دیدیم هورجل لادین ینکح الامهات و البنات
والاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة و یقتل اولاد
النبيين (۱) .

چون این خبر یزید رسید مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای
سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند این جوزی و
مسعودی و دیگران مینویسند آنقدر کشتند که خون در کوچه ها جاری و خاض
الاناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و
امتلات الروضة والمسجد (۲) .

(۱) او مرد یدپنی است که نزدیکی مینماید بامادرها و دخترها و خواهرها شراب مینخورد و
نماز نمیخواند و اولاد پیغمبران را میکشد .

(۲) بقدری خون در کوچه های مدینه جاری بود که مردم در خون فرورفته بودند تا اینکه خون
بپهر رسول خدا رسید مسجد و قبر آنحضرت پراز خون گردید .

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامه مسلمین بقتل رسیدند و راجع بهتک حرمت و نوامیس مسلمین دعا گو خجالت میکشم بمرضتان برسائتم همین قدر اکتفا مینمایم یکی از عبارتهای ص ۱۶۳ تذکره سبط ابن جوزی که از ابوالحسن مدائنی نقل مینماید که ولدت الف امرأة بعد الحرة من غیر زوج (۱).

بیش از این نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت میکند.

شیخ - تمام آنچه ذکر فرمودید دلالت بر فسق یزید مینماید و عمل هر شخص فاسق معصیت کار قابل عفو و اغماض و قطعاً یزید توبه نموده خدام غفار الذنوب است و او را آمر زیده پس شما بچه علت پیوسته او را لعن و ملعون مینمایید.

داعی - بعضی از و کلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود مینمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد.

ولی نمیدانم جنابعالی روی چه منافعی آنقدر پافشاری در دفاع از آن لعین پلید مینمایید و میفرمائید یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفر آمیز و شهادت اولیاء الله و قتل عام اهل مدینه و غیره درایت و گفتار شما که توبه نموده روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله با درایت نمی نماید.

آیا انکار مبده و معاد و وحی و رسالت و ارتداد از دین بنظر شما لعن آور نخواهد بود آیا ظالمین را خداوند سرماً در قرآن کریم لعن فرموده آیا شما یزید را ظالم نمیدانید اگر بنظر مبارک جنابعالی و کیل مدافع جدی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلائل مکتفی نمیشد با اجازه خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل مینمایم و عرض را خاتمه میدهم

بخاری و مسلم در صحیحین خود و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابوالفرج

(۱) بعد از وفات (حرمه) یعنی قتل عام مدینه هزاران بدون شوهر وضع عمل نمودند (کتابه از آنکه لشکر فاتح بهتک نوامیس آنها را حمله نموده)

ابن جوزی در کتاب الرد علی المتعصب العنید و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و امام احمد حنبل در مسند و دیگران از رسول اکرم ^{صلی الله علیه و آله} نقل نموده اند که فرمود من اخاف اهل المدینه ظلماً اخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمة صرفاً و لا عدلاً (۱).

و نیز فرمود لعن الله من اخاف مدینتی (ای اهل مدینتی) (۲).

آیا این همه قتل عام و هتک نوامیس و نهب اموال در مدینه موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده تصدیق نمائید بلسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم آن نانجیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده و کتابها بر جواز لعن او نوشته اند از جمله علامه جلیل القدر عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف راجع بلعن یزید درص ۲۰ نقل مینماید که وقتی نزد ملا سعد تفتازانی نام یزید برده شد گفت فلعنة الله علیه و علی انصاره و علی اعوانه (۳).

و از جواهر العقیدین علامه سمهودی نقل مینماید که گفت اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین رضی الله عنه او امر بقتله او اجازه او رضی به من غیر تعیین (۴).

و از ابن جوزی و ابویعلی و صالح بن احمد بن حنبل نقل مینماید که با ذکر دلائل از آیات قرآن و غیره اثبات لعن یزید مینمایند که وقت مجلس پیش از این اجازه گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی و ساهانی از نصف شب میگردد بسیار لازم بود حل این معصا گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید بحق بزرگی که اها عبدالله الحسین

(۱) کسیکه بترساند اهل مدینه را از روی ظلم بترساند خدای تعالی او را (یعنی در روز قیامت) ویرا ویراد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و روز قیامت از چنین کسی خدا قبول نمینماید هیچ عملی را.

(۲) لعنت خدا بر کسیکه بترساند شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را).

(۳) لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و باری کنندگان او باد.

(۴) عموم علماء اتفاق نمودند بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت یا امر و اجازه بکشتن آن بزرگوار نمود یا رضی بکشتن او کرده

بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیت خود کند و بخون خود و اهل بیت عزیزش شجره طیبه لا اله الا الله را که بواسطه ظلم بنی امیه مخصوصاً یزید پلید نزدیک بود خشک شود آب یاری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد.

جای بسی تأسف است عوض آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نمائید زیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده گیری مینمائید و نامش را مرده پرستی میگذارید و متأسف هستید که چرا ملیونها نفر همه ساله زیارت قبر آن بزرگوار میروند و مجالس عزای برای آنحضرت تشکیل میدهند و بر غریبی آن مظلوم گریه مینمایند.

سرباز گمنام در جراید و مطبوعات و مجلات میخوانیم و مسافرین نقل مینمایند که در مراکز ممالک متمدنه دنیا از قبیل پاریس و لندن و برلن و واشنگتن آمریکا و غیره مرکز محترمی هست بنام قبر (سرباز گمنام).

میگویند در میدان جنگ این سرباز که در راه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه قومیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است.

نظر باینکه با خون خود دفاع از ظلم ظالم نموده ولو گمنام و بی نام و نشان است محترم میباشد هر کس بآن شهرها وارد میشود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و رجال و بزرگان از هر طبقه احتراماً زیارت قبر آن سرباز گمنام میروند و تاج کلی بر قبر او میگذارند بنام تقدیر از یک سرباز گمنام آنقدر احترام میکنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف شرم آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوی و بعضی از آنها قاری و حافظ قرآن در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها و دایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله ﷺ بودند.

عوض تقدیر و تشویق مردم زیارت آنها و امر با احترام قبورشان مورد انتقاد قرار

دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد بتحریر علمای متعصب خود قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند !!

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً (باستثنای قلیلی) بنجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده و هائیهای نجدی وقت را غنیمت شمرده حمله بکربلا نموده بقتل و غارت شیعیان ضعیف بلادفاح مشغول و بنام دین قبور مقدسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت اباعبدالله الحسین و باران آنحضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند !!

قریب پنجهزار نفر از اهالی کربلا و علماء و ضعفاء ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را بقتل رسانیدند ! خزانه حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قنادیل طلا و اشیاء قیمتی و فروش گرانهای عتیق را بردند صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند **انا لله و انا الیه راجعون** (اُف بر این مسلمانی)

واقعاً تأسف آور است که در تمام ممالک متمدنه دنیا قبور علماء و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند ولی مسلمانان که اولی و احق اند بحفظ قبور مفاخر خود مانند وحشیهای آدمخوار قبور آنها را خراب و نابود نمایند.

حتی قبور شهداء احد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبدالمطلب و عبدالله و اعمام و اقوام آنحضرت و فرزندان رسول خدا مانند سبط اکبر امام متحن حضرت حسن و سید الساجدین زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی امام پنجم و صادق آل محمد جعفر بن محمد امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده مع ذلك خود را مسلمان بخوانند ؟ !! ولی قبور صنایع و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلل برقرار نمایند !!

و حال آنکه علماء ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بماند و خود رسول

الله ﷻ زیارت قبور مؤمنین میرفت و برای آنها طلب مغفرت می نمود.

نه آنکه ایادی مرموزی بنام دین بدست خود قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر

آیاشما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند شهید میدانید یا نه اگر بگوئید شهید نیستند دلیل شما چیست و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند چگونه آنها را مرده میدانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید احياء عند ربهم يرزقون .

پس بحکم آیات قرآنی و اخبار وارد آن ذوات مقدسه زندگانند و مرده نیستند پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم بلکه با زندگان حرف میزنیم.

علاوه هیچ شیعه‌ای از عارف و عامی آنها را مستقل در قضاء حوائج نمیدانند بلکه آنانرا عباد صالح و واسطه آبرومند بسوی خدای متعال میدانند (چنانچه در ص ۲۱۸ همین کتاب ذکر شده).

فقط حوائج خود را بآنها عرض مینمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند بما مردمان نالایق عطف توجه فرمایند و اگر بزبان قال میگویند یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی بسططان مقتدری دارد بدر خانه وزیر اعظم میرود و میگوید جناب وزیر بدادم برس هرگز این گوینده وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمیداند بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید وساطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمد سلام الله عليهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدائی میدانند بلکه آنها را عباد الله الصالحین میدانند. که در اثر هجرت و تقوا و ریاضات

شرعیه بعلاوه فطرت پاک منظور نظر حق تعالی گردیدند لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را بآنها دادند که بامر و اجازه پروردگار تصرف در موجودات می نمودند.

چون امناء و نمایندگان حضرت ذوالجلال اند حوائج صاحبان حاجت را بعرض حق می رسانند اگر صلاح در قضاء حاجت آن سائل می باشد اجابت می فرماید و الا عوض را در آخرت بآنها میدهند چنانچه عملاً هم می بینیم و نتایج هم میگیریم. این جملات مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا با مرده حرف میزنید.

و در عین حال يك نکته نا گفته نماند که شیعیان مقام ائمه معصومین را بالاتر از آن میدانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند. حافظ - این جمله بیان شما معنائی بود که محتاج بحل است مگر فرق امامان شما با سایر ائمه چیست فقط مقام سیادت و انتساب برسول اکرم ﷺ آنها را متمایز از دیگران قرار داده.

داعی - ابدأ معنائی در کار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که يك عمر از معرفت مقام امامت دورید بسیار مشکل است اول باید از عادت و تعصب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمائید آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد.

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید این موضوع مهم موکول است بيك مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد انشاء الله (مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب باخنده و مزاح آقایان را بدرقه نمودیم سلامت تشریف بردند)

جلسه چهارم

لیله دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

منت بر ما نهاده

کشف حقیقت نمودید

«اول مغرب سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند»

«گفتند قبل از رسمیت «جلس برای اطلاع شما عرض کنیم»

«امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود روزنامه ها «در هر کجا دست یکنفر بود جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع و در اطراف بیانات شما «بحث می نمودند ماها علاقه مفراطی بشما پیدا نمودیم در دل همه جا کرده اید و بر «ما خیلی حق دارید زیرا حل شبهاتی را مینمائید که از اول عمر پیشوایان ما بر «خلاف آن بما نشان دادند و راستی خیلی معذرت می خواهیم از اینکه ما جماعت «شیعیان را مشرک میدانستیم چکنیم بما از طفولیت اینطور معرفی نموده اند امید است «خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید» .

«این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه ها نشر پیدا نموده «خریداران روزنامه ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده اند و مخصوصاً «ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند میشویم بیشتر «علاقه مند شدیم مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زدید و حقایق «زیر پرده را آشکار نمودید امید است پرده های بیشتری بالا برود و کشف حقایق «زیادتری بشود» .

«و مطلب دیگری که میخواهیم بشما یادآوری نمائیم آنست که بیش از پیش «آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده چنانچه قبلا هم عرض کردیم بساطت در کلام و «سادگی در گفتار شما است که بقدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان میکنید «و بزبان خود ما صحبت مینمائید که تمام بی سوادان ما را جذب نموده اید و البته این «قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر پنج نفر با علم «و اطلاع نیستند کور کورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار

«گرفته با همان سادگی بایستی بآنها فهماند چنانچه شما همین عمل را نموده اید امید «است نتیجه کامل حاصل آید» .

«در همین بین آقایان وارد شدند با گرمی و ملامت خوش آمد گفتیم پس از «صرف چای و تعارفات معموله شروع بصحبت شد» .

نواب - قبله صاحب شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود خیلی ماشایق فهم این موضوع مهم هستیم چون این موضوع ریشه مطالب است تمنای میکنیم فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع امامت هست .

داعی - از طرف حقیر مانعی نیست چنانچه آقایان مایل باشند دعا گو حاضرم .
حافظ - (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما هم مانعی نیست هر نوع صلاح میدانید بفرمائید .

بحث در اطراف امامت

داعی - خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام معانی چندی است از حیث لغت و اصطلاح اما در لغت امام بمعنای پیشوا است که الامام هو المتقدم بالناس یعنی امام پیشوای مردم است امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت امام الناس یعنی پیشوای مردم است در امور سیاسی و بارو حانی و یا غیر آن امام جمعه یعنی کسیکه پیشوای نماز جمعه میباشد .

بحث در مذاهب اربعه اهل تشن و کشف حقیقت

بهمین جهت است که جماعت اهل تشن یعنی صاحبان مذاهب اربعه پیشوایان خود را امام میگویند بنام امام ابوحنیفه - امام مالک - امام شافعی - امام احمد یعنی فقهاء و مجتهدینی که در امر دین پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر خود اجتهاداً یا قیاساً احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند .
(بهمین جهت کتب فقیه چهار امام شمارا که مطالعه میکنیم از حیث اصول و فروع اختلافات بسیاری در آنها مشاهده مینمائیم) .

از این قبیل ائمه و پیشوایان در تمام مذاهب و ادیان هستند حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه در هر دوره و زمان روی موازین علمی با ادله اربعه کتاب و سنت و عقل و اجماع فتوا میدهند منتها ما آنها را امام نمی خوانیم چه آنکه امامت اختصاص دارد باوصیاء اثنا عشر از عترت طاهره بایک فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده یعنی از قرن پنجم که بامر پادشاه وقت اراء مستحدثه علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که یکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تا کنون رایج است .

و معلوم نیست که در مقام تقلید ترجیح فردی بر افراد دیگر بچه دلیل و برهان است امام حنفیها چه خصیصه ای دارد که مالکیها ندارد و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارد .

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند جمودت بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابداء ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند .

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدس اسلام اینست که با قافله تمدن در هر دوره و زمانی پیش میرود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان باحفظ موازین شرعیه با کاروان تمدن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را نمایند .

چون بسیاری از امور است که بواسطه حدوثش تقلید میت در او راه ندارد و حتماً باید مراجعه بقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتاوی او را مورد عمل قرار داد .

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که بمرااتب از آن چهار امام اهل مواقفه بودند نمیدانم این ترجیح بلا مرجح و حصر نمودن مقام اجتهاد

را بآن چهار نفر و ضایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه بوده است ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه حق حیات دارند ما تقلید میت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابداً جائز نمیدانیم .

دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست میخوانید که بدستورات ائمه اثنی عشر از اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر آنحضرت (که با

نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل مینمایند ولی معلوم نیست شماها بچه دلیل مسلمانان را اجبار میدهید در اصول بمذهب اشعری یا اعتزال و در فروع حتماً یکی از مذاهب اربعه عمل نمایند .

و اگر بآنچه شما بی دلیل میگوئید عمل نمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند رافضی و مشرک و مهدور الدم هستند .

و اگر بشما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن اشعری و با ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل نرسیده آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده اند حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است چه جواب خواهید گفت .

حافظ - ائمه اربعه چون دارای مقام قهاثت و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوی و امانت و عدالت بودند پیروی از آنها بر ما لازم آمد .

داعی - اولاً آنچه فرمودید دلائلی نیست که موجب حصر گردد که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند چونکه این صفات را شما برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن توهین بعلماء بعد است .

زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رسیده باشد و حال آنکه چنین دستور و نص از آنحضرت در باره ائمه اربعه شما نرسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتمی

بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید .

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف
خیلی مضحك و خنده آور است که چند شب قبل شما مذهب شیعه را سیاسی بحساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول الله نبوده و در خلافت عثمان بوجود آمده پیروی از آن جایز نیست .

و حال آنکه با دلائل عقلیه و نقلیه پریشب ثابت نمودیم که ریشه مذهب تشیع در زمان رسول الله ﷺ و بدستور مبارک خود آنحضرت بکاررفته و رئیس شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم ﷺ تربیت شده و معالم دین را از آنحضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده پیغمبر آنحضرت را باب علم خود خوانده و صریحاً فرموده اطاعت علی اطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت او را بامارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی بکر را امر فرمود با او بیعت نمودند .

ولی مذاهب اربعه شما حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی - روی چه پایه ای قرار گرفته کدام يك از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند یا دستور و نصی از آن حضرت در باره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کور کورانه تبعیت از آنها بنمایند چه آنکه شما هم بی دلیل تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی مینمائید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید مگر آنچه را که فرمودید فقیه عالم مجتهد زاهد با تقوی بودند که اهل هر زمان در حیات آنها بفتاوی آن علماء میبایستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند .

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ در عترت طاهره آنحضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابدأ از رسول خدا ﷺ در باره آنها دستور و نصی رسیده .

آیا مذاهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچیک از ائمه اربعه در

زمان آنحضرت نبودند و دستوری از آنحضرت در باره آنها نرسیده و بعد از قری در دنیا پدید آمدند مذهب من در آری و سیاسی میباشد ؟

یا مذهبی که ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده دست آنحضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که در باره تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن قرار داده و صریحاً در حدیث ثقلین ^(۱) فرموده من تمسک بهما فقد نجی ومن تخلف عنهما فقد هلك و در حدیث سفینه ^(۲) فرموده ومن تخلف عنهم فقد هلك .

و ابن حجر در ص ۱۳۵ صواعق باب وصیة النبی از آنحضرت نقل مینماید که فرمود قرآن و عترت من در میان شما و ریعۀ من هستند که اگر بپردو آنها معاً و توأمأ تمسک جستید هرگز گمراه نخواهید شد آنگاه ابن حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت در باره قرآن و عترت فرموده است .

فلا تقدمو هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم (۳) .

آنگاه ابن حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آنحضرت در مراتب علمیّه و وظائف دینیّه حق تقدم بر دیگران دارند عجباً با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان در اصول ابوالحسن اشعری و در فروع فقهاء اربعه را مقدم بر آن خاندان جلیل میدارند ؟ این نیست مگر از روی تعصب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده شما صحّت دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بوده اند پس چرا بعض از آنها بعض دیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند .

حافظ - خیلی بی لطفی مینمائید که هر چه بزبانتان می آید میگوئید تا باین حد

(۱) در ص ۲۱۹ و ص ۲۲۴ همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد .

(۲) در ص ۲۲۶ همین کتاب باسناد آن اشاره شد .

(۳) بر قرآن و عترت من تقدم تجويد و تمسیر الاخذت آنها تمسک هلاک خواهد شد و

عترت من تعلیم ندهید زیرا که آنها اعلم الاشیاء میباشند .

که تهمت میزنید بفقهاء و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر بر آمده اند این بیان شما قطعاً کذب محض است اگر ردّی و یا تقدی در باره آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و إلا از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده قلمی روی کاغذ نرفته .

داعی - معلوم میشود جنابعالی توجّهی به مندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید یا عمداً سهو مینمائید یعنی میدانید ولی غلط اندازی میکنید و إلا اکابر از علماء خودتان کتابها بر ردّ آنها نوشته اند حتی خود ائمه اربعه یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند .

حافظ - بفرمائید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست اگر در نظر دارید بیان نمائید .

داعی - اصحاب ابی حنیفه و ابن حزم (۱) و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و محمد بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزّالی و غیر آنها طعن میزنند به ابوحنیفه و مالک بعلاوه از جنابعالی سؤال مینمایم بفرمائید امام شافعی و ابو حامد محمد بن محمد غزّالی و جار الله زنجشیری چگونه اشخاصی هستند .

حافظ - از فحول فقهاء و علماء و فقه و امام جماعت اند .

داعی - امام شافعی گوید ما ولد فی الاسلام اشأم من ابی حنیفة (۲) .

رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن ابوحنیفه را

و نیز گفته نظرت فی کتب اصحاب ابی حنیفة فاذا فیها مائة وثلثون ورقة خلاف الكتاب والسنة (۳) .

و ابو حامد غزّالی در کتاب منخول فی علم الاصول گوید فاما ابوحنیفة فقد قلب

(۱) علی بن احمد اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری .

(۲) متولد نگردیده در اسلام مشهورتر از ابوحنیفه .

(۳) نظر کردم در کتب اصحاب ابی حنیفه پس در آنهاست صدوسی ورقه خلاف کتاب خدا

وسنة رسول خدا (ص) .

الشريعة ظهر البطن وشوش مسلکها و غیر نظامها و أردف جميع قواعد الشرع باصل هدم به شرع محمد المصطفى و من فعل شیئاً من هذا مستحلاً کفر و من فعله غیر مستحل فسق (۱) .

وانگاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خود داری مینمایم .

و جار الله زنجشیری صاحب تفسیر کشاف که از ثقات علماء شماست در ربیع الأبرار نوشته است قال يوسف بن اسباط ردّ أبو حنیفة علی رسول الله اربعمائة حدیث أو اکثر (۲) .

و نیز گوید یوسف که ابوحنیفه میگفت لو ادر کنی رسول الله لاخذ بکثیر من قولی (۳) .

از این قبیل مطاعن از علماء شما بسیار است در باب ابوحنیفه و سائر ائمه اربعه که از مراجعه بکتاب منخول غزّالی و کتاب نکت الشریفه شافعی و ربیع الأبرار زنجشیری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید تا آنجا که امام غزّالی در منخول گوید : ان اباحنیفة النعمان بن ثابت الکوفی يلحن في الكلام ولا يعرف اللغة والنحو ولا يعرف الاحادیث (۴) .

و نیز مینویسد چون عارف بعلم حدیث (که بعد از قرآن پایه و اساس دین است) نبوده لذا فقط بقیاس عمل می نموده و حال آنکه اول من قاس ابلیس یعنی اول کسی که عمل بقیاس نمود ابلیس بود (پس هر کس بقیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد) .

(۱) پس بتحقیق ابوحنیفه شریعت را و از کون گردانید و مشوش نموده راه او را و تغییر داده نظام او را و هر یک از قوانین شرع و ابواب اصلی مقرون ساخت که با آن اصل شرع پیغمبر را ویران نموده هر کس این عمل را عمداً بنماید و آن را حلال بداند کافر است و هر کس بدون قصد بنماید فاسق است (پس قطعاً ابوحنیفه بگفتار این عالم بزرگ یا کافر است یا فاسق) .

(۲) یوسف بن اسباط گفته است ردّ نموده ابوحنیفه بر رسول خدا (ص) چهارصد حدیث یا بیشتر .

(۳) اگر پیغمبر مراد رک میشود بیشتر از اقوال و گفته های مرابکرت (یعنی پیروی از گفتار من می نمود) .

(۴) در گفتار ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت بعلم لغت و نحو و احادیث نداشت .

و این جوزی در منتظم گوید **اتفق الكل على الطعن فيه** یعنی همگی عامه متفق اند در طعن بر ابوحنیفه منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده اند دسته ای او را مورد طعن قرار داده اند که در اصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته و قومی دیگر او را طعن میزنند باینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالف با احادیث صحاح داشته .

پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان در باره امامانتان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبودم شما رشته سخن را اینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هر چه بر زبان داعی میآید میگویم خواستم بگویم شما انتقاد بیجا میکنید و فراراً دفاع بلا منطق مینمائید و الا مطلب این قسم نیست آنچه بر زبان داعی جاری میشود مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصب میباشد و علمای شیعه در باره ائمه اربعه شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته اند نسبت نداده اند و توهین هم نمینمایند .

ولی برخلاف علمای شما در میان علمای شیعه امامیه نسبت بمقامات مقدسه ائمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد .

چون ما ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را شاگردان يك مدرسه میدانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموماً من اولهم الی آخرهم مطابق دساتیر الهیه که بوسیله خاتم النبیین ص با آنها ابلاغ شد عمل مینمودند .

برای و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند هر چه داشتند از پیغمبر داشتند فلذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات ائمه اربعه شما در جمیع عقاید و احکام) چه آنکه آنها امام بودند ولی نه امام لغوی که بمعنی پیشوا باشد .

بلکه در اصطلاح علم کلام که محققین علماء بیان نموده اند آن امامت بمعنای ریاست عالی الهیه و اصلی از اصول دین میباشد و ما هم بر آن عقیده ایم که

امامت در عقیده شیعه
ریاست عالی الهیه است

الامامة هي الرياسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله في امور الدين و

الدنيا بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة (۱)

شیخ - خوب بود بطور قطع و جزم نمیفرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین میباشد چه آنکه اکابر علماء مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست بلکه از فروع است مسلمه میباشد که علماء شما بدون دلیل جزء اصول دین آوردند .

داعی - این بیان اختصاص بشیعیان تنها ندارد بلکه اکابر علماء شما هم بر

این عقیده هستند از آنجمله قاضی بیضاری مفسر معروف خودتان در کتاب منهاج الاصول ضمن بحث اخبار با کمال صراحت گوید ان الامامة من اعظم مسائل اصول

الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدعة (۲) .

و ملا علی قوشچی در شرح تجرید مبحث امامت گوید وهي ریاسة عامة في

امور الدين والدنيا خلافة عن النبي (ص) (۳) .

و متعصب ترین علمای شما مانند قاضی روز بهان نقل این معنارا نموده است

که امامت ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله ص است باین عبارت که

الامامة عند الاشاعرة هي خلافة الرسول في اقامة الدين وحفظ حوزة الملة

بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة (۴) .

اگر امامت از فروع دین بود رسول اکرم ص نمیفرمود کسیکه امام را

نشناسد و بمیرد بطریق اهل جاهلیت مرده چنانچه اکابر علماء شما مانند حمیدی

در جمع بین المسیحین و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی و دیگران نقل

نموده اند که فرمود من مات ولم يعرف امام زمانه فمات ميتة جاهلية (۵)

(۱) امامت ریاست عمومی الهی است بر همه خلائق بطریق خلافت از جانب رسول الله صلی

الله علیه و آله در امر دین و دنیا که واجب است متابعت او بر کافة مردم .

(۲) بدینجهتکه امامت از بزرگترین اصول دین است که مخالفت آن موجب کفر و بدعت میباشد

(۳) امامت ریاست عمومی است در امور دین و دنیا بطریق خلافت از پیغمبر (ص) .

(۴) امامت نزد اشاعره خلافت رسول الله است در برپا نمودن دین و حفظ حوزه ملت اسلام

بنحویکه واجب است متابعت او بر جمیع امت .

(۵) کسیکه ببرد و امام زمان خود را نشناخته باشد پس بتعقیق مرده است ببردن اهل جاهلیت

بدیهی است عدم معرفت بفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن باصل جاهلیت نخواهد بود که بیضاوی صریحاً گوید مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.

پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت میباشد. لذا فرق در معنای امامت بسیار است شما که علمای خود را امام میخوانید امام اعظم - امام مالك - امام شافعی - امام حنبلی - امام فخر - امام نعلبی - امام غزالی - و غیره بمعنای لغوی است ما هم امام جمعه داریم امام جماعت داریم دامنه این نوع از امامان وسیع است ممکن است در يك زمان صدها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامه مسلمین بر عهده اوست در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب مقام عصمت باشد.

و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی و ارفع از جمیع خلائق حتی انبیاء عظام میباشد.

حافظ - از طرفی شما منعت میکنید غلات را و از طرفی خودتان در باره امام فلو مینمائید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت میدانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیه - قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء میباشد این ادعای شما چون بدون دلیل است محض محکم و غیر قابل قبول میباشد.

داعی - هنوز جنابعالی استفسار از دلیل ننموده میفرمائید ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آله السلام را نقل میفرماید که پس از امتحان ثلاثه

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

(جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است خداوند متعال اراده فرمود رفت مقامی بآن بزرگوار عنایت فرماید چون بعد از مقام نبوت و رسالت و او لوالعزمی و خلقت که واجد بود مقامی ظاهراً نبود که آنحضرت را ترفیع مقام بدهد الا مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود لذا در آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) برسول اکرم ﷺ خبر میدهد و اذ ابلی ابراهیم ربه بکلمات فائمه قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین (۱).

از این آیه شریفه برای اثبات مقام امامت اثرات و فوائدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبه و درجه بالاتر از مقام نبوت است زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت ابراهیم را مخلع بخلعت امامت گردانید پس بهمین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوت میباشد.

حافظ - پس بنا بر قول شما که علی کرم الله وجهه را امام میدانید بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده غلات است که خودتان بیان نمودید. داعی - این قسم نیست که شما تعبیر مینمائید زیرا شما خود میدانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه فرق بسیار است مقام امامت بالاتر از نبوت عامه و پست تر از نبوت خاصه میباشد که نبوت خاصه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب - بیخشید قبله صاحب اگر گاهی خود را داخل صحبت میکنم چون فراموش کارم و نیز عجولم زود جسارت مینمایم بفرمائید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند در رتبه و مقام هم لایب همگی یکسان اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لالفرق بین احد من رسله (۲) پس چگونه شما فرق گذارید و نبوت را بدر قسمت تقسیم نمودید عامه و خاصه خواندید.

داعی - بلی این آیه در محل خود صحیح است یعنی در مقام دعوت و هدف

(۱) بیاد آر هنگامیکه خداوند ابراهیم را با موری امتحان فرمود و او همه را بجای آورد خدا بدو فرمود من ترا امام و پیشوا فراد دادم برای مردم ابراهیم عرض کرد این امامت را بفرزندان من نیز عطاخواهی کرد فرمود عهد من که امامت است بر دم شماست که نخواهد رسید.
(۲) میان هیچیک از پیشبران فرق نگذاریم.

بعثت که دعوت بمبده و معاد و تربیت جامعه است تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان اند ولی در فضل و کمال و طریقه بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند .

در اختلاف مراتب انبیاء
آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده
با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث
شده و با آن پیغمبری که بر کافه ناس مبعوث است یکسان اند .

مثلی عرض کنم آیا معلم کلاس اول با معلم کلاس ششم یکی است یا معلم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسته (۱) یکسان اند بدیهی است از جهة آنکه از يك مبداء و وزارت خانه مأمورند و در تحت يك پرگرام اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند .

هر کدام بقدر معلومات و فضل و کمالی که دارند بعلاوه محل خدمت مأموریتشان بالاتر و متفاوت میباشند .

انبیاء عظام هم از جهة دعوت یکسان اند ولی از جهة رتبه و مقام و معلومات متفاوت اند چنانچه در آیه ۲۵۴ همین سوره میفرماید **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات (۴)** .

جارالله زنجشیری عالم فاضل مفسر خودتان در تفسیر کشف گوید مراد باین بعض پیغمبر ما است که فضیلت دارد بر انبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی شمار که اهم از همه آنها مقام خاتمیت است .

(۱) یعنی دانشگاه باصطلاح امروز .

(۲) افزونی و فضیلت دادیم بعض انبیاء را بر بعض دیگر بخصائص و فضائلی که دیگران بهره آنها نرسانیده اند اگر چه در نبوت مساوی بودند (و بعضی جهات فضیلت اشاره فرموده) که بعضی از آن انبیاء کسیست که خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالبشر که باو خطاب فرموده و در آیه ۳۳ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد یا آدم اسکن الت و زوجات الجنة و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که بعضرت موسی فرمود انار بك فاخلع نعليك و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (النجم) وحی نمودن به پیغمبر خاتم (ص) را در شب معراج خبر داده که **فاوحی الی عبده ما اوحی بس انبیاء در مراتب و درجات باهم مساوی نیستند و ترفع داد بعضی از آنها را درجات** .

نواب - خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حل این معما را فرمودید اینك يك سؤال دیگر دارم با اینکه خارج از موضوع است با اجازه آقایان تمنا دارم خصیصه نبوت خاصه را ولو مختصر شده با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما بفرمائید چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی مینمود اینك فرصت بدست آمده را غنیمت می شمارم .

داعی - خصائص نبوت خاصه بسیار و دلائل در این باب بی شمار است که چگونه میشود يك فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوت خاصه گردد که همان مقام خاتمیت باشد .

ولی این مجالس از برای اثبات نبوت خاصه آنها برای مسلمانان پاک طینت برقرار نشده و اگر بنخواهیم وارد بحث نبوت خاصه شویم از موضوع امامت باز میمانیم و وقت مجلس بگلی گرفته میشود .

ولی برای آنکه رد تقاضای شمارا ننموده باشم بمقتضای ما لا یدرک کله لا یتروک کله مختصر اشاره ای مینمایم .

اگر قدری توجه باصل خلقت انسانیت فرمائید
راه وصول باین مقام بخوبی باز میشود چه آنکه
خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمیکرد مگر به ترکیه نفس و ترکیه نفس ممکن نگردد مگر آنکه بر اهنمائی قوه عاقله با دو قوه علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نائل آید چنانچه در کلام منسوب بمولی الموحدین امیر المؤمنین **علیه السلام** است که فرمود :

خلق الانسان ذانفس ناطقة ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل علیها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد و صار موجوداً بما هو انسان دون ان یکون موجوداً بما هو حیوان (۱)

(۱) انسان خلق گردیده (علاوه بر تن و بدن جسمانی) دارای نفس ناطقه ای میباشد (که آن حقیقت انسانیت است) اگر بعلم و عمل ترکیه شود شبیه خواهد شد بوجودات عوالم علویه که مبداء اصلی خلقت او میباشد و زمانی که بتمام اعتدال رسید و از مواد طبیعی فارغ شد باموجودات عوالم علویه هر یک آنگاه از عالم حیوانیت خارج و بمقام حقیقت انسانیت نائل خواهد شد .

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی . غیر از این هیکل جسمانی آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات میشود ولی یک شرط و آن اینست که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید بدو قوه علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان - بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرنده که بآن دو قوه پرواز میکنند هر اندازه بالهای آنها قوی تر اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوا بیشتر است .

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی تر بکمال نفسانی بیشتر نائل میشود چه خوش سر آید شیخ اجل استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سعدی شیرین کلام

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت بدر آی تا به بینی طیران آدمیت پس خروج از عالم حیوانیت و وصول بمقام اعلای انسانیت بسته گی کامل بکمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بخواص ثلاثه آنها رسید به ادنی مرتبه مقام نبوت رسیده .

و هر گاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت مخلع بخلعت نبوت میگردد .

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کاملاً و مفصلاً ذکر گردیده) مراتب متفاوته دارد تا زمانی که نبی میرسد بمرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثه مذکوره باشد که اقوای از آن در حین امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آنرا عقل اول گویند که معلول اول و صادر اول است .

و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیاء است که مقام و منزلتس مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است چون حضرتش باین مرتبه نائل شد نبوت بوجود مبارکش ختم گردید .

و امامت مقامی است یک درجه پست تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم

الانبياء عليهم السلام داشته لذا مخلع بخلعت امامت و افضل بر انبياء سلف گردید .

(صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جهة اداء فریضه رفتند پس از مراجعت و صرف چای و تنقل آقای حافظ ابتداء بسخن نمودند)

حافظ - شما در بیانات خود پیوسته مطالب را مشکل و پیچیده تر میکنید هنوز حل مشکلی نشده اشکال دیگر بمیان میآورید .

داعی - امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم خوبست آنچه بنظر شما مشکل میآید بفرمائید تا جواب عرض نمایم .

حافظ - در این بیان آخرتان چند جمله خیلی مشکل فرمودید که حل آنها غیر ممکن است اول آنکه علی بن ابیطالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته ثالثاً افضلیت بر انبیاء عظام این جملات ادعائی شما را فقط تجکما باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست بیان فرمائید

داعی - اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حل آنها غیر ممکن است البته در نظر شما و امثال شما که نمیخواهید تعمق در حقایق بنمائید همین طور است که فرمودید ولی در نظر محققین از علماء منصف حقیقت هویدا و آشکاراست .

اینک بهر يك از اشکالات شما جواب عرض میکنم تا راه عنبر مسدود گردد و نفرمائید مشکل و پیچیده و حل آن غیر ممکن است .

دلائل بر اثبات مقام نبوت
از برای علی علیه السلام بخدیث منزله
اولاً دلیل بر اینکه علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده حدیث شریف منزله است که باصحت تمام متواتراً از طرق ما و شما بمختصر کم و زیاد در الفاظ ثابت گردیده که خاتم الانبیاء عليهم السلام در دفعات متعدده و محافل مختلفه گاهی بامیرالمؤمنین

علی عليه السلام فرمود اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسى الآلة لابی بعدی (۱)

و گاهی بامت فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسى الخ

حافظ - صحت این خبر معلوم نیست بر فرض صحت خبر واحد است و بخبر واحد اعتباری نیست .

داعی - اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید گویا بواسطه قلت مطالعه و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید و الا صحت این خبر از مسلمات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن همان قسمی که عرض کردم یا بواسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج می باشد ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد .

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتى بصیرت حاضرین اسناد حدیث منزله از طرق عامه و غائبین مجلس ما ببعض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره خودتان بمقداری که حافظه داعی کمک مینماید اشاره نمایم تا بدانید خبر واحد نیست بلکه فحول از علمای خودتان مانند سیوطی و حاکم نیشابوری و دیگران با تعدد طرق و تکثیرسند و تواتران اثبات مرام نموده اند .

(۱) ابو عبدالله بخاری در ص ۵۴ جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوک و در ص ۱۸۵ از کتاب بده الخلق صحیح خود در مناقب علی عليه السلام (۲) مسلم بن حجاج در ص ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم صحیح خود چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضل الصحابه باب فضائل علی عليه السلام (۳) امام احمد بن حنبل در ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول مسند در وجه تسمیه حسنین و در ص ۳۱ حاشیه جزء پنجم همان کتاب (۴) ابو عبدالرحمن نسائی از ص ۱۹ خصائص العلویه هیجده حدیث نقل نموده (۵) محمد بن سوره ترمذی در جامع خود (۶) حافظ ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۷ جلد دوم اصابه (۷) ابن حجر مکی در

(۱) آیاداضی نیستی که از من بمنزله هرون از موسى باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود .

ص ۳۰ و ۲۴ صواعق محرقة باب ۹ (۸) حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در ص ۱۰۹ جلد سیم مستدرک (۹) جلال الدین سیوطی در ص ۶۵ تاریخ الخلفاء (۱۰) ابن عدریه در ص ۱۹۴ جلد دوم عقد الفرید (۱۱) ابن عبدالبر در ص ۴۷۳ جلد دوم استیعاب (۱۲) محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری (۱۳) امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب (۱۴) محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود (۱۵) سید مؤمن شبلنجی در ص ۶۸ نور الابصار (۱۶) کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل (۱۷) میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از مودة القربی (۱۸) نورالدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در ص ۲۳ و ۱۲۵ فصول المهمه (۱۹) علی بن برهان الدین شافعی در ص ۲۶ جلد دوم سیره الحلبیه (۲۰) علی بن الحسین مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب (۲۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایع الموده و مخصوصاً در باب ۶ هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموی نقل نموده است (۲۲) مولی علی متقی در ص ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال (۲۳) احمد بن علی خطیب در تاریخ بغداد (۲۴) ابن مغازلی شافعی در مناقب (۲۵) موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲۶) ابن اثیر جزری علی بن محمد در اسد الغابه (۲۷) ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود (۲۸) علاء الدوله احمد بن محمد در عروة الوثقی (۲۹) ابن اثیر مبارک بن محمد شیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول (۳۰) ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب (۳۱) ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقل نموده اند از قبیل (۱) خلیفه عمر بن الخطاب (۲) سعد بن ابی وقاص (۳) عبدالله بن عباس (جبرامت) (۴) عبدالله بن مسعود (۵) جابر بن عبدالله انصاری (۶) ابوهریره (۷) ابوسعید خدری (۸) جابر بن سمره (۹) مالک بن حویرث (۱۰) براء بن عازب (۱۱) زید بن ارقم (۱۲) ابورافع (۱۳) عبدالله بن ابی اوفی (۱۴) ابی سریجه (۱۵) حذیفه بن اسید (۱۶) انس بن مالک (۱۷) ابو بریده اسلمی (۱۸)

ابوایوب انصاری (۱۹) سعید بن مسیب (۲۰) حبيب بن ابی ثابت (۲۱) شرحبیل بن سعد (۱۲) ام سلمه (زوجة النبی ص) (۲۳) أسماء بنت عمیس (زوجة ابی بکر) (۲۴) عقیل بن ایطالب (۲۵) معاویة بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه داعی اجازه شماره نامهای همه آنها را نمیدهد خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمختصر تفاوتی در الفاظ و موارد مختلفه روایت نموده اند که فرمود

یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لانیبی بعدی (۱).

آیا اینهمه از اعیان علماء شما که قلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم این حدیث شریف را با اسناد مرتبه از کثیری از اصحاب پیغمبر نقل نموده اند اثبات یقین و تواتر برای شما مینماید.

آیا تصدیق مینمائید که اشتباه فرموده خبر واحد نیست بلکه از متواترات اخبار است چنانچه محققین از علماء خودتان دعوی تواتر نموده اند.

مانند جلال الدین سیوطی در رساله الازهار المتناثرة فی الاحادیث المتواترة این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در ازالة الخفاء و قره العینین هم تصدیق تواتر نموده.

چون شما روی عادت تشکیک در صحت سند این حدیث شریف مینمائید خوبست مراجعه و مطالعه نمائید بیاب ۷ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ایطالب رضی الله عنه تألیف محمد بن یوسف کنجی شافعی که از فحول اعلام شما است که بعد از ذکرش حدیث مسنداً توأم با مفاخر دیگر برای آنحضرت در ص ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان مینماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید بیان این عالم شافعی (خالی از تعصب) حجة را بر شما تمام میکند که مینویسد هذا حدیث متفق علی صحته رواه الائمة الاعلام الحفاظ کابی عبدالله البخاری فی صحیحته و مسلم بن حجاج فی صحیحته و ابی داود فی سننه و ابی عیسی الترمذی فی جامعه و ابی عبدالرحمن النسائی فی سننه و ابن ماجه القزوینی فی سننه و الفقی

(۱) باعلی تو از من بمنزلة هرون من موسى الا انه لانیبی بعدی پیغمبری نخواهد بود.

الجميع علی صحته حتی صار ذلك اجماعاً منهم - قال الحاكم النيسابوري هذا حدیث دخل فی حد التواتر (۱).

کمان میکنم ابهامی در کار و احتیاجی بذکر دلائل بیشتری بر صحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ - حقیر آدم بی ایمان و لجوجی نیستم که در مقابل دلائل و براهین شما که در غایت اعتبار است ایستادگی کنم ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابو الحسن آمدی که از متکلمین و متبحرین علماء میباشد که این حدیث را با دلائلی رد نموده است.

داعی - خیلی تعجب مینمایم از مثل شما عالم دقیق منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علماء خودتان که همگی تقه و مورد اطمینان عموم شما میباشد توجه مینمائید بقول آمدی که مردی شریر و بی عقیده و تارك الصلوة بوده.

شیخ - بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود نباید او را متهم بیدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسمه اخلاق هستید خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی با لسان سوء عالم فقیهی را متهم سازید.

داعی - اشتباه فرمودید دعا گو لسان سوء نسبت با حدی ندارم و در زمان آمدی هم نبوده ام ولی عقاید سوء او را علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند.

شیخ - علمای ما در کجا او را بیدی و سوء عقیده یاد نموده اند.

داعی - این حجر عقلانی در لسان المیزان نوشته است شرح حال آمدی الصیف الامدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف و قد نفی من دمشق لسوء اعتقاده و صح انه کان یترك الصلوة (۲).

(۱) این حدیثی است که اتفاق نموده اند بر صحت آن رواه الامه از علماء اعلام و حفاظ مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود و ابی داود در سنن و ابوهیثمی ترمذی در جامع و ابو عبدالرحمن نسائی در سنن و ابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها میباشد. و حاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است که داخل شده در حد تواتر.

(۲) صیف آمدی متکلم علی بن ابی علی که صاحب تصانیف بوده او را از دمشق تبعید کردند بواسطه سوء اعتقاد او و صحیح است آن که تارك الصلوة بوده.

و نیز زهبی که از علماء بزرگ شما میباشد در میزان الاعتدال این قضیه را نقل نموده بعلاوه در اظهار نظر میگوید مسلم است که آمدی از مبتدعه بوده .

اگر شما با نظر دقیق بنگرید خواهید فهمید که اگر آمدی اهل بدعت و شریر و بی ایمان نبود هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمیساخت که برخلاف تمام صحابه رسول الله ﷺ حتی خلیفه خود عمر بن الخطاب (که یکی از روایت حدیث است) و تمام ثقات علماء اعلام خودتان قیام نماید .

عجب از همه آنکه شما آقایان محترم شیعیان را مورد طعن قرار میدهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمیدهند (و حال آنکه اینطور نیست اگر احادیث صحیح الاسناد باشد ولو در صحاح شما مورد قبول ما میباشد) .

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده اند آمدی رسماً رد مینماید و مورد توجه شما قرار میگیرد .

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمدی نبود مگر همینکه برخلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود بر طعن او .

و اگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلائل تام و تمام اسناد کامله از روایت بزرگان علماء خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدیها بنمائید مراجعه کنید بمجلدات با عظمت (عبقات الانوار) تألیف عالم عادل زاهد محقق نقاد اخبار و احادیث علامه متبحر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزله را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد و مدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلاجی نموده .

حافظ - فرمودید یکی از روایت این حدیث خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آنرا بیان فرمائید .

سند حدیث منزله از عمر بن الخطاب

داعی - ابوبکر محمد بن جعفر المطیری و ابواللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) و محمد بن عبدالرحمن زهبی در (ریاض النضره) و مولی علی متقی در (کنز العمال)

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمه نقل از خصائص و امام الحرم در (ذخایر العقبی) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج از نقض العثمانیه شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت واگذارید نام علی را (یعنی آنقدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر ﷺ که فرمود در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست تر میداشتم از هر چه آفتاب بر او میتابد) آنکه گفت کذت انا و ابوبکر و ابو عبیده بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکی علی بن ایطالب حتی ضرب یدیه منکبیه ثم قال انت یا علی اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزله هرون من موسی و کذب علی من زعم انه یحبنى و یفضک (۱) .

آیا رد قول خلیفه عمر در مذهب شما جائز است اگر جائز نیست پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمدی معلوم الحال مینمائید .

حکم خبر واحد در مذهب جماعت

واما یك جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست .

اگر ما این نوع سخن بگوئیم با موازین رجالی که در دست داریم صحیح است ولی از شما تعجب است تفوه بچنین کلامی زیرا در مذهب

(۱) من و ابو عبیده جراح وعده ای از اصحاب حاضر بودیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه داده بود بر علی بن ایطالب تا آنکه زد بر شانه های علی و فرمود تو یا علی اول مؤمنین هستی از حیث ایمان و اول مسلمین هستی از حیث اسلام آنکه فرمود یا علی تو از من بمنزله هرون من موسی و دروغ گفته است بر من کیسکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تو را دشمن میدارد .

شما حجیة خبر واحد ثابت است زیرا که محققین از علماء شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق میدانند .

چنانچه ملك العلماء شهاب الدین دولت آبادی در (هدایت السعداء) گفته است در مضمرات فی کتاب الشهادات ومن انکر الخبر الواحد والقیاس وقال انه لیس بحجة فانه یصیر کافرا ولو قال هذا الخبر الواحد غیر صحیح وهذا اللیاس غیر ثابت لایصیر کافرا ولكن یصیر فاسقا (۱) .

حافظ - خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما برخلاف آنچه شنیده‌ام آقایان علماء شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقاش و پارچه بر میدارند که دستشان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند .

داعی - قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید چه آنکه ایادی مرموزی از ییکانگان و ییکانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته میخواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان بنفع خود بهره برداری نمایند لذا این قبیل مطالب دروغ را میسازند و انتشار میدهند که افراد مسلمین را بیکدیگر بدین کنند و نتیجه خود را ببرند .

وظیفه ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیة قرآن مجید که از جمله در این باب میفرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات) ان جائکم فاسق نبیاء فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (۲) .

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود کلمات اعادی در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد .

ما کتابهای کفار و مشرکین و مرتدین را با انبر و مقاش بر نمیداریم چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنگریم - برخلاف فرموده شما کتابهای معتبره علماء شما را دقیقانه مطالعه میکنیم و احادیث صحیح الاسناد آنها را

(۱) کسیکه انکار کند خبر واحد و قیاس را در حالتیکه بگوید خبر واحد حجة نیست پس کافر گردیده است ولی اگر بگوید این خبر واحد صحیح است یا این قیاس ثابت است کافر نمیشود ولی فاسق میباشد .

(۲) هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید) تا تحقیق کنید مبدا بسمن چین فاسقی از نادانی بقومی دلیج رسائید و سخت پشیمان گردید .

هم قبول میکنیم اختلافات علمی و منطقی ربطی بعقیده و مذهب ندارد آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیادتر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده مینمایند پس چگونه آن کتب را با انبر و مقاش بر میدارند .

منتها بعضی از روایات در احادیث منقوله شما هستند که مفحوح اند و اعتباری باقوال آنها نیست از قبیل انس و ابو هریره و سمره و غیر آنها که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعضی از علماء خودتان هم از قبیل ابو حنیفه آنها را مردود میدانند)

ماهم احادیث منسوبه باین قبیل روایات را مردود و غیر قابل قبول میدانیم .
والآ کتب معتبره علمی محققین علمای شما مورد توجه ما میباشد و بالخصوص داعی که در سیره پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و أخذ سند نموده‌ام از کتب معتبره علماء سنت و جماعت است .

در کتابخانه شخصی داعی در حدود دروست جلد از تفاسیر و کتب اخبار و علمی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطی و چاپی موجود و مورد استفاده داعی میباشد .
منتها عملاً ما حکم صرفاً بینار داریم که میتوانیم خوب و بد آنها را تمیز داده فریب شبهات و اشکالات امثال فخر رازیها و مغلظه کاری امثال ابن حجرها و روزبهانها و آمدنیها و ابن تیمیةهارا نخوریم و تحت تأثیر غلط کاریهای آنها قرار نگیریم .

و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدسه ائمه معصومین و اهل بیت رسالت و ودایع رسول الله ﷺ بیشتر بوسیله مطالعه کتب معتبره علماء شما گردیده .

حافظ - از مطلب دور افتادیم بفرمائید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راهست که علی کرّم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است .

داعی - از این حدیث شریف که بنحو تواتر بمارسیده سه خصیصه برای امیر المؤمنین علیه السلام ثابت میشود .

یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده - یکی هم مقام

خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم ﷺ و دیگر افضلیت آن حضرت بر تمام امت از صحابه و غیرهم .

چه آنکه رسول اکرم ﷺ علی را بمنزله هرون معز فی نموده و حضرت هرون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .

نواب - قبله صاحب پیغمبر مکر حضرت هرون برادر حضرت موسی نبی بوده است .
داعی - بلی واجد مقام نبوت بوده اند .

نواب - عجب من تاجحال نشینده بودم آیا در قرآن هم آیه ای که شاهد این مرام باشد هست .

داعی - بلی در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است .
نواب - ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمائید تا مورد استفاده ما قرار گیرد .

داعی - در آیه ۱۶۱ سوره ۴ (نساء) فرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و آتینا اود زبوراً (۱)
و در آیه ۵۲ سوره ۱۹ (مریم) نیز میفرماید و اذ کر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً و نادیناه من جانب الطوالیمن و قربناه نجیباً و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیا (۲)

حافظ - پس روی این قاعده و استدلال شما محمد و علی هر دو پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند .

(۱) بدوستیکه ما وحی کردیم بسوی تو هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و انبیاء بعد از او وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و دادیم اود را زبور .

(۲) یادکن دو کتاب موسی را بدوستیکه بود خالص شده و روحولی پیغمبر و ندا کردیم اود را از جانب طور امین و نزدیک کرداتیدیم اود را از گوینده و بخشیدیم مر اود را از رحمت خود برادری چون هرون که صاحب مقام نبوت بود .

داعی - این قسم که شما تفریر نمودید داعی نگفتم البته شما خود میدانید که عدد و شماره انبیاء بسیار مورد اختلاف است تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند ولی تمام آنها باقتضای زمان هر دسته و فرقه ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده اند که پنج نفر از آنها الوالعزم بوده اند حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی ﷺ و حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت میباشد .

جناب هرون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر **اثبات منازل هرونی** نبوت نداشت بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود **برای علی ﷺ** حضرت علی ﷺ هم تالی تلو مقام نبوت بوده ولی استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء ﷺ بوده .

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آنست که بامت بفهمانند همان قسمی که هرون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود حضرت علی ﷺ هم واجد مقام نبوت و بارتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیاء ﷺ بود که این خود خصیصه عالیهای برای آنحضرت است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن ابیطالب ﷺ جمیع مراتب و منازل هرونی را از موسی و اگر حضرت محمد ﷺ خاتم الانبیاء نبود هر آینه شریک در امر پیغمبری او هم بود ولی بجهت آنکه لایبی بعدی میرساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید علی واجد آن مقام بود لذا نبوت را استثنا نموده و آنچه ماعدای نبوت است از مراتب هرونی در آن حضرت ثابت است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در اول من ۱۹ مطالب السؤل پس از کشف اسراری در بیان منزلت هرونی و توضیحاتی که میدهد اظهار نظر کرده و گوید: **فلخص منزلت هرون من موسی انه کان اخاه و وزیره و عضده و شریکه فی النبوة و خلیفته علی قومه عند سفره و قد جعل رسول الله علیاً منه بهتده**